



From Interpretative Perspective to Jurisprudential Foundation: Analyzing the Evolution of Verse 99 of Sūrah Al-Tawbah as the Conditionality of 'Intention of Proximity' (Qaṣd-e Qorbt)

Meysam Shoaib¹ | Reza Mollazadeh Yamchi²

1. Corresponding Author, PhD Graduate, Department of Jurisprudence, Faculty of Theology, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. Email: m.shoaib68@gmail.com
2. Postdoctoral in Quranic Sciences and Hadith, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran; Researcher at the Islamic Research Foundation of Astan Quds Razavi, Mashhad, Iran. Email: reza.mollazadehyamchi@alumni.um.ac.ir

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 19 August 2025

Revised: 5 September 2025

Accepted: 30 September 2025

Available online 4 October 2025

Keywords:

Intention of Proximity (Qaṣd-e Qorbt), Evolution of Inference, Jurisprudential Interpretation of the Quran, Identification of the Effective Cause (Tanqīḥ-e Manāṭ), Verse 99 of Sūrah Al-Tawbah.



ABSTRACT

Verse 99 of Sūrah Al-Tawbah is the subject of a fundamental evolution in the logic of juristic inference. This verse, which in the exegetical tradition was understood as an "external proposition" praising a group of Bedouins, has been transformed in the Imami jurisprudential tradition into a "real proposition" and the foundation for the general rule of the "necessity of the intention of proximity" in acts of worship (*ʿEbādāt*). Employing a descriptive-analytical method with a comparative approach, this study examines the mechanisms underlying this transition from description to prescription. The findings indicate that this process is the product of systematic interaction between a theological foundation "the necessity of sincerity in servitude" and a jurisprudential tool "the identification and purification of the effective cause (*Tanqīḥ-e manāṭ*)". In this model, the theological principle prepares the ground for identifying the verse as suitable evidence. Subsequently, the jurisprudential tool, by eliminating the specificities of the case, extracts and generalizes the "intention of seeking proximity" as the "cause for praise". This methodical interaction not only elevates a descriptive statement into a constitutive legal rule and transforms an ethical virtue into a condition for juridical validity, but also reveals the dynamic logic through which Islamic jurisprudence formulates normative rules from the historical-ethical narratives of the Quran.

Cite this article: Shoaib, M.; Mollazadeh Yamchi, R. (2025). From Interpretative Perspective to Jurisprudential Foundation: Analyzing the Evolution of Verse 99 of Sūrah Al-Tawbah as the Conditionality of 'Intention of Proximity' (Qaṣd-e Qorbt). *Jurisprudence of worship Doctrines*, 6(10), 111-134. <https://doi.org/10.30513/jwd.2025.7351.1233>



© The Author(s)

Publisher: Razavi University of Islamic Sciences

از نگاه تفسیری تا بنیاد فقهی؛ تحلیل تطور آیه ۹۹ سوره توبه به مثابه شرطیت «قصد قربت»

میثم شعیب^۱ | رضا ملازاده یامچی^۲

۱. نویسنده مسئول، دانش‌آموخته دکتری، گروه فقه، دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. رایانامه: m.shoaib68@gmail.com
۲. پسادکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. پژوهشگر بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، مشهد، ایران. رایانامه: reza.mollazadehyamchi@alumni.um.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۲۸ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۶/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۰۸ تاریخ انتشار برخط: ۱۴۰۴/۰۷/۱۲ کلیدواژه‌ها: قصد قربت، تطور استنباط، تفسیر فقهی قرآن، تنقیح مناط، آیه ۹۹ سوره توبه.	آیه ۹۹ سوره توبه، موضوع تطوری بنیادین در منطق استنباط است. این آیه که در سنت تفسیری به مثابه «قضیه خارجی» در مدح گروهی از اعراب فهمیده شده، در سنت فقهی امامیه به «قضیه حقیقیه» و بنیاد قاعده عام «لزوم قصد قربت» در عبادات بدل شده است. این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و با رویکرد تطبیقی، سازوکارهای این گذار از توصیف به تجویز را کالبدشکافی می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهد این فرایند محصول تعامل نظام‌مند مبنایی کلامی (لزوم اخلاص در عبادت) با ابزاری اصولی (تنقیح مناط) است. در این مدل، اصل کلامی زمینه را برای شناسایی آیه به عنوان مستندی مناسب فراهم می‌کند و سپس، ابزار اصولی با الغای خصوصیات مورد، «نیت تقرب» را به عنوان «علت مدح» استخراج و تعمیم می‌دهد. این تعامل روشمند نه تنها گزاره‌ای توصیفی را به قاعده‌ای تأسیسی و فضیلتی اخلاقی را به شرط صحت فقهی ارتقا داده است، بلکه پویایی منطق قاعده‌سازی فقهی از متون تاریخی - اخلاقی قرآن را آشکار می‌سازد.



استناد: شعیب، میثم؛ ملازاده یامچی، رضا. (۱۴۰۴). از نگاه تفسیری تا بنیاد فقهی؛ تحلیل تطور آیه ۹۹ سوره توبه به مثابه شرطیت «قصد قربت». آموزه‌های فقه‌عبادی، ۶(۱۰)، ۱۱۱-۱۳۴. <https://doi.org/10.30513/jwd.2025.7351.1233>



© نویسندگان

ناشر: دانشگاه علوم اسلامی رضوی

مقدمه

در منظومه معرفتی علوم اسلامی، متون مقدس همواره در کانون تنش پویا میان «دالت اولیه» و «استنباط ثانویه» قرار داشته‌اند. این تنش، که در نقطه تلاقی علوم تفسیر، فقه و اصول فقه به اوج خود می‌رسد، بستری برای شکل‌گیری دقیق‌ترین مباحث استنباطی فراهم آورده است. آیه ۹۹ سوره توبه، به عنوان یک مطالعه موردی برجسته، این فرایند را به شکلی شفاف به تصویر می‌کشد: ﴿وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ...﴾.

در قرائت نخست و در چارچوب سنت تفسیری، این آیه یک «قضیه خارجی» است؛ گزاره‌ای توصیفی که به مدح گروهی مشخص از بادیه‌نشینان مؤمن در صدر اسلام، همچون بنی مُقَرَّن از قبیله مزینه (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱۱، ص ۵؛ ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹ق، ج ۶، ص ۱۸۶۷)، می‌پردازد. در این افق معنایی، دالت آیه به لحاظ تاریخی و مصداقی، مقید و محدود است.

با این همه، همین متن در گذار به ساحت استنباط فقهی امامیه، دستخوش تطوری بنیادین می‌شود. فقه با اعمال سازوکارهای اجتهادی، آیه را از قید سیاق تاریخی آن رها کرده و به یک «قضیه حقیقیه» و بنیانی برای تأسیس یک قاعده فقهی عام، یعنی «لزوم نیت قربت در ماهیت تمام عبادات»، بدل ساخته‌اند. استدلال ابن زهره (۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۵۳) در غنیة النزوع که مدح الهی از این گروه را دلیلی بر شرطیت «قصد قربت» برای همه مکلفان می‌داند، نقطه عطفی در این فرایند است که در آثار فقه‌های متأخری چون شهید اول (۱۴۳۰ق، ج ۶، ص ۲۰) و محقق کرکی (۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۲۰۱) به یک اصل مسلم فقهی تبدیل می‌شود.

این چرخش از «توصیف یک فضیلت خاص» به «تجویز یک شرط عام»، پرسش محوری این پژوهش را صورت بندی می‌کند: چه مبانی و سازوکارهای استدلالی در حوزه‌های تفسیر، اصول فقه و کلام، این تطوّر دلالی را ممکن و موجه ساخته است؟ این مقاله در پی کالبدشکافی این گذار استنباطی و تحلیل انتقادی فرایندی است که طی آن، یک متن مقید، به بنیادی برای یک قاعده عام بدل گشته است.

پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که مواجهه با آیه ۹۹ سوره توبه، در سه جریان فکری متمایز قابل ردیابی است. جریان نخست، رویکرد غالب «تفسیری تاریخی - اثباتی» است که بدنه اصلی سنت تفسیری، اعم از شیعه و سنی، را تشکیل می‌دهد. در این جریان، که آثاری چون «جامع البیان» طبری (۱۴۱۲ق، ج ۱۱، ص ۵)، «الکشاف» زمخشری (۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۰۳)، «التفسیر الکبیر» فخر رازی (۱۴۲۰ق، ج ۱۶، ص ۱۲۶) و «مجمع البیان» طبرسی (۱۳۷۲ش، ج ۵، ص ۹۶) نمایندگان برجسته آن هستند، همت اصلی مفسر بر تثبیت معنای آیه از طریق ارجاع به شأن نزول، لغت و روایات متمرکز است. روش‌شناسی این جریان اساساً «پس‌نگر» بوده و در پی تطبیق متن با واقعیت تاریخی زمان نزول است.

جریان دوم، رویکرد «تأویلی - باطنی» است که هرچند در اقلیت قرار دارد، اما ظرفیت متن برای خروج از بافتار اولیه را به خوبی نشان می‌دهد. این رویکرد در تفسیر اسماعیلی و به ویژه در «تأویل الدعائم» نعمان بن محمد (ابن حیون، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۷۲) تجلی می‌یابد؛ تفسیری که با روشی نمادین، مفاهیمی چون «اعراب» و «مدینه» را به اصطلاحاتی فنی در منظومه کلامی - سیاسی خود بدل می‌کند.

جریان سوم، رویکرد «فقهی انتزاعی - تأسیسی» است که فقهای امامیه آن را نمایندگی می‌کنند. در این جریان، روش‌شناسی از حالت «اثباتی» به حالت «تأسیسی» تغییر می‌کند. فقها با انتزاع یک مفهوم کلی، یعنی مطلوبیت «قصد قربت»، از یک مصداق جزئی، یعنی انفاق اعراب مؤمن، به تأسیس یک قاعده عام می‌پردازند. این رویکرد که در کتب استدلالی مهمی چون «غنیة النزوع» ابن زهره (۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۵۳) و «جامع المقاصد» محقق کرکی (۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۲۰۱) به اوج خود می‌رسد، آیه را نه به عنوان یک گزارش تاریخی، بلکه به مثابه یک «دلیل» و «بنیاد» حقوقی به کار می‌گیرد.

با وجود غنای مباحث در هر یک از این سه جریان، خلأ پژوهشی دقیقاً در فضای بینارشته‌ای میان جریان نخست و جریان سوم قرار دارد. تاکنون پژوهشی که خود «فرایند‌گذار» و «منطق استنباطی» حاکم بر این تطورها به عنوان موضوعی مستقل تحلیل کند، مغفول مانده است. نوآوری این مقاله نیز در همین نقطه نهفته است:

کالبدشکافی سازوکارهای این جهش دلالی و ارائه مدلی برای تبیین آن. این مقاله با به کارگیری روش توصیفی - تحلیلی و رویکرد تطبیقی، استدلال می‌کند که این تطور محصول تعامل نظام مند دو مبنای کلیدی است: نخست، یک مبنای اصولی که در فرایند «تنقیح مناط» برای استخراج ملاک عام تجلی یافته است؛ و دوم، یک مبنای کلامی ریشه دار در اصل «لزوم اخلاص آگاهانه در عبودیت» که این استنباط را توجیه و تقویت کرده است. این تحلیل نه تنها پویایی منطق استنباط در سنت اسلامی را به تصویر می‌کشد، بلکه چگونگی تبدیل یک فضیلت اخلاقی به یک شرط صحت فقهی را نیز کالبدشکافی می‌نماید.

۱. تثبیت دلالت آیه در جهان تفسیر: آیه به مثابه یک «قضیه خارجی»

برای کالبدشکافی دقیق تطور استنباط از آیه ۹۹ سوره توبه، گام نخست، بازسازی بی‌طرفانه دلالت اولیه این متن در بستر اصلی خود، یعنی «جهان تفسیر»، است. پیش از آنکه این آیه به یک بنیاد فقهی بدل شود، هویتی تفسیری، منسجم و تثبیت شده داشت. در این بخش، با به کارگیری ابزارهای لغوی، سیاقی و تاریخی - روایی، نشان داده خواهد شد که چگونه اجماع غالب مفسران، معنای آیه را در چارچوب یک «قضیه خارجی» و مقید به یک واقعیت تاریخی مشخص فهمیده‌اند. این تثبیت، صرفاً یک مقدمه تاریخی نیست، بلکه به مثابه سنگ بنای تحلیلی این پژوهش عمل می‌کند؛ زیرا ارزیابی عمق و منطق هرگونه «توسعه» یا «تغییر» معنایی در ساحت فقه، تنها با اتکا به این نقطه عزیمت تفسیری، ممکن و معنادار خواهد بود. به عبارت دیگر، ابتدا باید فهمید آیه «چه می‌گفت» تا بتوان تحلیل کرد که چگونه به چیزی کاملاً متفاوت «تبدیل شد».

۱-۱. تحلیل لغوی و سیاقی: معنای «قُرْبَات» و «صَلَوَاتِ الرَّسُول» در متن آیه

شالوده معنایی آیه ۹۹ سوره توبه بر دو مفهوم کلیدی «قُرْبَات» و «صَلَوَاتِ الرَّسُول» استوار است که تعامل آن‌ها، جهان بینی این گروه از مؤمنان را ترسیم می‌کند. واژه «قُرْبَات»، جمع «قُرْبَة»، به هر آن چیزی اطلاق می‌شود که وسیله‌ای برای نزدیکی و تقرب قرار گیرد. این واژه که از ریشه «ق-ر-ب» به معنای بنیادین «نزدیکی» اخذ شده

است، در سیاق آیه بر انفاق‌های مالی اعراب مؤمن تطبیق داده شده؛ انفاقی که در تقابل مستقیم با «مَغْرَم» (خسارت و غرامت) در آیه پیشین، به مثابه یک سرمایه‌گذاری معنوی برای کسب منزلت «عِنْدَ اللَّهِ» تلقی می‌شود.

علمای لغت درباره حرکت «راء» در حالت مفرد این واژه، وجوه متعددی چون ضم «قُرْبَة»، سکون «قُرْبَة» و حتی فتح «قُرْبَة» را بر شمرده‌اند (زجاج، ۱۹۸۸م، ج ۲، ص ۴۶۵). قرائت نافع به روایت ورش نیز بر ضم «راء» «قُرْبَة» استوار است (قرطبی، ۱۳۶۴ش، ج ۸، ص ۲۳۵). در این میان، ابوعلی فارسی با تطبیق یک قاعده کلی لغوی، اصالت را به حرکت «ضمه» داده و سکون را تخفیفی از آن می‌داند (واحدی، ۱۴۳۰ق، ج ۱۱، ص ۲۰). کاربرد صیغه جمع «قُرَبَات» نیز حائز اهمیت تفسیری است؛ زیرا نشان می‌دهد این مؤمنان هریک از انفاق خود را یک «قربت» مستقل و وسیله‌ای جدید برای نیل به رضایت الهی می‌دیدند. این تعبیر، به تحلیل زمخشری (۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۰۳)، با ایجاد اتحادی بلاغی میان «سبب» (انفاق) و «مُسَبَّب» (قربت)، از عمق نیت خالص و نگاه متعالی انفاق‌کنندگان حکایت دارد.

ضلع مکمل این تصویر، عبارت «وَصَلَّاتِ الرَّسُولِ» است. دیدگاه غالب و تقریباً متفق علیه در سنت تفسیری آن است که «صلاة» در اینجا به معنای اصیل لغوی خود، یعنی «دعا»، به کار رفته است (طوسی، بی‌تا، ج ۵، ص ۲۸۶؛ طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۵، ص ۹۶). مفسران بزرگی چون ابن عباس و قتاده، آن را به «استغفار» و «دعای خیر و برکت» پیامبر ﷺ برای انفاق‌کنندگان تفسیر کرده‌اند (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱۱، ص ۵؛ ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹ق، ج ۶، ص ۱۸۶۷). این فهم با امر صریح خداوند به پیامبر در آیه ۱۰۳ همین سوره («وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ») که در آن نیز «صلاة» به معنای دعای آرامش‌بخش به کار رفته است، کاملاً تقویت و تأیید می‌شود و جایگاه محوری دعای نبوی در نظام تشریعی را آشکار می‌سازد.

در تحلیل ساختار نحوی این عبارت نیز ظرافت‌های معنایی دقیقی نهفته است. دو وجه اصلی برای عطف «وَصَلَّاتِ الرَّسُولِ» مطرح شده است: وجه اظهر آن است که معطوف بر «قُرَبَات» باشد؛ یعنی انفاق‌کنندگان، عمل خود را سبب دو امر می‌دانند: کسب «قُرَبَات» نزد خدا و جلب دعا‌های رسول («سمین حلبی»، ۱۴۱۴ق، ج ۳،

از نگاه تفسیری تا بنیاد فقهی؛ تحلیل تطواریه ۹۹ سوره توبه ... / میثم شعیب و ۱۱۷

ص ۴۹۶-۴۹۷). وجه دوم، که ابن عطیه آن را محتمل دانسته است (۱۴۲۲ق، ج ۳، ص ۷۴) و علامه طباطبایی آن را ظاهرتر می‌داند (۱۳۹۰ق، ج ۹، ص ۳۷۱)، آن است که «صَلَوَاتِ الرَّسُولِ» معطوف بر «مَا يُتَّقَى» باشد.

این تحلیل دوم، هرچند ظریف، بار معنایی عمیق‌تری دارد؛ زیرا «دعا» را نه صرفاً یک نتیجه، بلکه عنصری مستقل و هم‌سنگ با «انفاق» در فرایند تقرب معرفی می‌کند. گویی از دید این مؤمنان، اصل تقرب از ترکیب دو عنصر مادی، یعنی انفاق خودشان، و معنوی، یعنی برکت دعای پیامبر، حاصل می‌شود.

در یک جمع‌بندی، تحلیل دقیق لغوی و سیاقی، آیه را در چارچوب یک تعامل معنوی زنده و پویا قرار می‌دهد: از یک سو، مؤمنانی هستند که با انفاق خالصانه در پی کسب رضایت الهی‌اند و از سوی دیگر، پیامبری که جایگاه وی اقتضا می‌کند دعایش نه تنها یک برکت حاشیه‌ای، بلکه رکنی مقوم در پذیرش و کمال عمل باشد. این معنای اولیه، تصویری روشن از یک جامعه ایمانی در حال رشد ارائه می‌دهد که در آن، عمل مادی (انفاق) با نیت قلبی (قربت) و برکت نبوی (صلوات) پیوندی ناگسستنی و ساختاری خورده است.

۲-۱. تحلیل تاریخی-روایی: آیه به مثابه «قضیه خارجی» در مدح

بنی‌مقرن و دیگران

در ادامه تحلیل لغوی، بررسی عمیق سنت تفسیری نشان می‌دهد که مفسران، در مواجهه با آیه ۹۹ سوره توبه، عمدتاً رویکردی «تاریخی - اثباتی» اتخاذ کرده و آن را نه یک حکم کلی و انتزاعی، بلکه یک «قضیه خارجی» دانسته‌اند. به عبارت دیگر، این آیه به مثابه گزاره‌ای تلقی شده است که به افراد و گروه‌های معینی در خارج اشاره دارد و در مقام مدح و توصیف حال آنان نازل شده است. این رویکرد، آیه را به عنوان یک استثنای درخشان در برابر تصویر کلیشه‌ای و غالباً منفی از اعراب در قرآن معرفی می‌کند. ماتریدی به زیبایی این تقابل را برجسته ساخته و بیان می‌کند که خداوند با ذکر این گروه، نشان داده است که ذمّ پیشین در آیه ﴿الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا﴾ ناظر به طایفه‌ای خاص بوده و شامل همه بادیه‌نشینان نمی‌شده است (ماتریدی، ۱۴۲۶ق،

ج ۵، ص ۴۵۷-۴۵۸). این تلاش برای تعیین هویت مصداقی گروه مؤمن، کانون اصلی مباحث تفسیری را تشکیل داده و دلالت آیه را به بستر تاریخی آن گره زده است.

در میان مصادیق ذکر شده، نام «بنی مُقَرَّن» از قبیله «مُزَیْنَه» از بیشترین شهرت و تکرار برخوردار است. این دیدگاه که از چهره شاخص تابعی، مجاهد بن جبر، نقل شده است (ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹ق، ج ۶، ص ۱۸۶۷)، به دیدگاهی رایج در تاریخ تفسیر تبدیل شده و در آثار مفسران متعددی در طول قرون با زتاب یافته است (برای نمونه: ابن عطیه، ۱۴۲۲ق، ج ۳، ص ۷۴؛ قرطبی، ۱۳۶۴ش، ج ۸، ص ۲۳۵). برخی مفسران، این گروه را همان کسانی دانسته‌اند که در آیه ۹۲ همین سوره، به دلیل ناتوانی مالی از همراهی با پیامبر ﷺ در جنگ، با چشمانی اشکبار بازگشتند؛ پیوندی که عمق اخلاص این قبیله را به خوبی به تصویر می‌کشد (ابن عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۱۰، ص ۱۸۹). مهم‌ترین شاهد در این زمینه، روایتی است که طبری از عبدالرحمن بن مغفل بن مقرن نقل می‌کند؛ وی صراحتاً می‌گوید: «ما ده فرزند از نسل مقرن بودیم و این آیه درباره ما نازل شد» (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱۱، ص ۵). این «شهادت درونی»، هرچند ممکن است از باب تطبیق تلقی شود، اما در سنت تفسیری به عنوان قرینه‌ای مهم برای تحدید شأن نزول آیه به کار رفته و اعتبار تاریخی این انتساب را تقویت کرده است.

علاوه بر بنی مقرن، مفسران دامنه این مدح الهی را به قبایل دیگری نیز گسترش داده‌اند. در روایتی منسوب به ابن عباس، به صراحت از قبایل «مُزَیْنَه و جُھَیْنَه و اَسْلَم» به عنوان مصادیق آیه نام برده شده است (ابن عباس، بی‌تا، ص ۱۶۵). برخی دیگر نیز از قبایل «جُھَیْنَه و غِفَار و اَسْلَم» یاد کرده‌اند (سمرقندی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۸۳). این گزارش‌ها نشان می‌دهد که نوعی اتفاق نظر نسبی درباره انتساب این فضیلت به قبایلی خاص که به صدق ایمان و پیشگامی در یاری اسلام شهره بودند، وجود داشته است. این دیدگاه‌ها در آثار مفسران متأخرتر نیز استمرار یافته است؛ چنان که ابن کثیر در تفسیر خود به این قبایل اشاره می‌کند (ابن کثیر، ۱۴۱۹ق، ج ۴، ص ۱۷۷). در برخی تفاسیر نیز، این مدح به شخصیت‌های برجسته‌ای چون «عبدالله ذوالبجادی» و قوم او نسبت داده شده است (بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۹۵؛ نظام الاعرج، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۵۲۱).

آنچه در تمام این اقوال مشترک است، رویکرد «تاریخی-تحدیدی» است. این جریان فکری غالب، که از تفاسیر متقدم تا آثار معاصر استمرار یافته است (برای نمونه: مراغی، بی تا، ج ۱۱، ص ۹؛ زحیلی، ۱۴۱۱ق، ج ۱۱، ص ۱۵)، با استناد به روایات و تحلیل های سیاقی، در پی پاسخ به این پرسش بوده است که «این آیه درباره چه کسانی است؟». این رویکرد، به طور طبیعی، دلالت آیه را در چارچوب یک واقعیت تاریخی مشخص محدود می کند و آن را به عنوان ستایشی از ایمان و انفاق خالصانه گروهی از صحابه باده نشین در برابر خداوند و پیامبرش تثبیت می نماید. در این افق معنایی، آیه گزارشی از فضیلتی تحقق یافته است، نه یک دستورالعمل تأسیسی برای یک حکم فقهی عام که برای همه مکلفان، در همه زمان ها، الزام آور باشد.

۳-۱. گرایش های تأویلی: از تعمیم اخلاقی تا بازخوانی کلامی-سیاسی

هرچند رویکرد غالب در سنت تفسیری، تحدید تاریخی و تمرکز بر مصادیق عینی آیه است، اما این تمام تصویر نیست. در حاشیه این جریان اصلی، گرایش هایی به سوی عبور از دلالت ظاهری و تاریخی نیز وجود دارد که ظرفیت متن را برای ارائه معانی ثانویه و فراتاریخی به رسمیت می شناسند. این گرایش ها، طیفی را تشکیل می دهند که از «تعمیم اخلاقی-عرفانی» آغاز شده، از طریق «زمینه سازی روایی برای استخراج ملاک» ادامه یافته و در نقطه ای رادیکال، به «بازخوانی کامل کلامی-سیاسی» می رسد.

در یک سوی این طیف، مفسرانی قرار دارند که با حفظ چارچوب کلی معنای آیه، آن را به عنوان درسی اخلاقی و معنوی عام تعمیم می دهند. در «تبصیر الرحمن»، با نگاهی عرفانی، انفاق وسیله «بریدن از غیر حق» و صلوات بر رسول، مکملی برای «کاستی های» بنده در مسیر سلوک دانسته شده است (مهاشمی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۳۱۲). این گرایش تعمیمی در میان مفسران معاصر نیز با قوت ادامه دارد؛ چنان که برخی، آیه را نمونه ای از «ایمان صحیح» و «اخلاص در انفاق» می دانند (شحاته، ۱۴۲۱ق، ج ۶، ص ۱۹۸۳) یا آن را توصیفی از مؤمنی تلقی می کنند که ایمانش را از طریق «تلاشی معنوی و پویا» در میدان عمل تثبیت می نماید (فضل الله، ۱۴۱۹ق، ج ۱۱، ص ۱۹۶). در همین راستا، و به عنوان حلقه ای واسطه و کلیدی میان تفسیر محض و استنباط

فقهی، تفسیرروایی امامیه قرار دارد که با عبور از بحث صرفاً تاریخی، زمینه را برای استخراج قاعده‌ای کلی و فراتاریخی از آیه فراهم می‌سازد. در روایتی که عیاشی از امام صادق (ع) نقل می‌کند، هنگامی که از ایشان درباره آیه ﴿وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ...﴾ و پاداش این گروه سؤال می‌شود، امام با تأکید پاسخ می‌دهند: «نعم، یشابون علیه»؛ آری، بر آن پاداش داده می‌شوند (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۰۵). این پاسخ کوتاه اما پرمغز، هرچند مستقیماً قاعده‌ای فقهی را تأسیس نمی‌کند، اما با جابه‌جایی‌ای ظریف، کانون توجه را از پرسشی «فاعل محور» (این گروه چه کسانی بودند؟) به پرسشی «ملاک محور» (بر چه اساسی پاداش می‌گیرند؟) منتقل می‌سازد. این روایت، با تأیید قطعی پاداش، به‌طور ضمنی بر «عمومیت ملاک» - یعنی ایمان و انفاق خالصانه به قصد قربت - صحه گذاشته و راه را برای گذار از یک گزارش تاریخی به قاعده‌ای ارزشی و عام در نظام پاداش و جزای الهی هموار می‌کند.

نقطه اوج این گرایش تأویلی در آثار نعمان بن محمد (ابن حیون)، فقیه و نظریه‌پرداز برجسته اسماعیلی، مشاهده می‌شود. او در «تأویل الدعائم» با روشی کاملاً متفاوت، آیه را به‌طور کامل از بافتار تفسیری رایج خارج کرده و آن را به سندی برای اثبات اصول اعتقادی مکتب خود تبدیل می‌کند. در این منظومه، «اعراب» و «اهل مدینه» دیگر هویت جغرافیایی یا قبیله‌ای ندارند، بلکه به اصطلاحاتی فنی برای دسته‌بندی مراتب ایمان و معرفت بدل می‌شوند (ابن حیون، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۷۲). این بازخوانی نمادین، هرچند در چارچوب این پژوهش یک جریان فرعی محسوب می‌شود، اما به‌خوبی ظرفیت بالقوه متن برای پذیرش معانی ثانویه و خروج از بافتار اولیه را نشان می‌دهد.

بنابراین، اگرچه رویکرد تاریخی-اثباتی جریان اصلی در تفسیر این آیه است، اما وجود این «طیف فراتاریخی»، از تعمیم اخلاقی و روایی گرفته تا بازخوانی کامل کلامی-سیاسی، نشان می‌دهد که متن قرآنی همواره ظرفیت آن را داشته است که در نظام‌های فکری مختلف، کارکردهای کاملاً متفاوتی بیابد. این پویایی خود زمینه‌ساز پرسشی کلیدی است: گذار آیه به ساحت فقه و تبدیل آن به یک قاعده عام، در کجای این طیف از «تطور معنایی» قرار می‌گیرد و با چه سازوکارهایی خود را موجه می‌سازد.

۲. بازسازی جایگاه آیه در استدلال فقهی

پس از تثبیت دلالت آیه ۹۹ سوره توبه در چارچوب تاریخی و تفسیری آن، اکنون وارد ساحت «فقه استدلالی» می‌شویم؛ جایی که این متن شاهد یکی از شگرف‌ترین تطوره‌های معنایی در تاریخ استنباط است. در این بخش، فرایندی را کالبدشکافی خواهیم کرد که طی آن، فقهای امامیه با به کارگیری ابزارهای اجتهادی، این متن را از یک گزارش مقید به «بنیادی» برای قاعده‌ای عام تبدیل کردند. این گذار، صرفاً تغییر در حوزه دلالت نیست، بلکه یک «انقلاب در کارکرد» متن محسوب می‌شود؛ آیه از جایگاه یک «شاهد تاریخی» بر فضیلت گروهی خاص، به «سندی حقوقی» برای اثبات شرط مقوم در تمام عبادات ارتقا می‌یابد. هدف این بخش، بازسازی دقیق فرایند استنباط و تحلیل جایگاه آیه در منظومه فقهی، از لحظه تأسیس اصل «قصد قربت» تا کاربرد و تحدید آن در مناقشات پیچیده فقهی است.

۲-۱. تأسیس قاعده: آیه ۹۹ توبه به مثابه بنیاد قرآنی شرطیت «قصد

قربت»

لحظه کلیدی تطویر استنباط از آیه ۹۹ سوره توبه هنگامی است که فقها از مصادیق خارجی آن فراتر رفته و با تمرکز بر منطق درونی مدح الهی، آن را به بنیانی برای یک اصل کلی در عبادات بدل می‌سازند: «شرطیت قصد قربت». این استدلال، که شالوده آن در آثار متقدمی چون «غنیة النزوع» ابن زهره (۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۵۳) پی‌ریزی شد و بعدها به جریان فکری غالب در فقه امامیه تبدیل گشت، بر دو رکن اساسی استوار است.

رکن نخست، تحلیل دقیق فعل «يَتَّخِذُ» در عبارت «وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ» است. فقها این فعل را نشانگر یک «عمل ارادی، آگاهانه و انتخابی» می‌دانند؛ به معنای «برگرفتن»، «قصد کردن» و «نیت نمودن». از این منظر، ستایش خداوند نه متوجه نفسِ انفاق، بلکه معطوف به همین «اتخاذ» و «قصد» آگاهانه این مؤمنان است. شهید اول با استناد به این آیه و شواهد دیگری چون «وَأَقْتَرِبَ» (علق: ۱۹)، این فرایند قصدی را همان «طلب ثواب و رضای الهی» و «تقرب به خداوند از طریق

طاعت» می‌داند (شهید اول، ۱۴۳۰ق، ج ۶، ص ۲۰). این تحلیل بروجود یک «عنصر قلبی و ارادی» تأکید می‌ورزد که به عمل خارجی، هویت عبادی می‌بخشد.

رکن دوم که استدلال را تکمیل می‌کند، جمله تأییدی «أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ هُمْ» است. این جمله از سوی فقها به مثابه یک «شهادت» و امضای الهی بر صحت این نیت تلقی می‌شود. ابن زهره این استدلال را به شکلی شفاف صورت بندی می‌کند: او در بحث از شروط نیت وضو، پس از بیان لزوم نیت قربت، به آیه ۹۹ توبه استناد کرده و می‌گوید خداوند در این آیه، از باطن مؤمنان و نیت آنان برای تقرب خبر داده، ایشان را بر این نیت ستوده و به آنان وعده ثواب داده است. او نتیجه می‌گیرد که این مدح و وعده، دلیلی قاطع بر مطلوبیت ذاتی و لزوم این قصد در هر عمل عبادی است (ابن زهره، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۵۳).

این خط استدلالی به طور مستمر در کتب فقه استدلالی دنبال شده و به یک اصل پذیرفته شده تبدیل گشته است. محقق کرکی در «جامع المقاصد» به آن اشاره می‌کند (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۲۰۱). صاحب جواهر نیز، در ضمن بررسی اقوال مختلف در باب نیت و با اشاره به دیدگاه متقدمینی چون شیخ طوسی در «نهایه» مبنی بر کفایت «قربت»، به استدلال ابن زهره بر این آیه صحه می‌گذارد (نجفی، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۴۳۶). این استمرار تا فقهای معاصر نیز ادامه یافته و برخی در تبیین ماهیت «تقرب» به این آیه به عنوان یکی از شواهد قرآنی استناد می‌کنند (علوی گرگانی، ۱۳۹۵ش، ج ۲، ص ۲۴۵).

این رویکرد، که روایات تفسیری مبنی بر پاداش گرفتن این گروه نیز می‌تواند پل مفهومی آن باشد (عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۱۰۵)، در هسته خود مبتنی بر یک فرایند اجتهادی کلیدی، یعنی «الغاء خصوصیت از مورد»، است. فقها با این ابزار اصولی استدلال می‌کنند که هر چند «مورد» آیه، انفاق توسط اعراب است، اما «ملاک» و علت مدح الهی، یعنی «نیت تقرب به خدا»، یک امر عام و فراگیر است که به عمل یا گروه خاصی اختصاص ندارد. از آنجا که تمامی عبادات برای نیل به همین هدف (قرب الهی) تشریع شده‌اند، این نیت به عنوان روح و جوهره عبودیت، در تمامی آن‌ها شرطی لازم و عنصری مقوم خواهد بود.

از نگاه تفسیری تا بنیاد فقهی؛ تحلیل تطواریه ۹۹ سوره توبه ... / میثم شعیب و ۱۲۳

در همین راستا، برخی فقها بر نکته ظریف تأکید کرده‌اند که اصرار بر استفاده از خود لفظ «قُربه»، به دلیل تکرار این واژه در کتاب و سنت است و استدلال را مستقیماً به ادبیات خود شرع متصل می‌سازد و آن را از یک مفهوم صرفاً عقلی یا ذهنی متمایز می‌کند (محقق سبزواری، بی تا، ج ۱، ص ۲۴؛ موسوی عاملی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۱۸۷). بدین ترتیب، آیه ۹۹ سوره توبه از جایگاه یک گزارش تاریخی درباره گروهی خاص فراتر رفته و به یک «بنیاد قرآنی» برای یکی از مهم‌ترین ارکان فقه عبادات، یعنی «قصد قربت»، تبدیل می‌شود.

۲-۲. کیفیت‌شناسی «قربت»: تحلیل مراتب نیت از «قصد ثواب» تا «قصد

امثال»

پس از آنکه لزوم «قصد قربت» به مثابه رکنی مقوم در عبادات تثبیت شد، فقها در گامی عمیق‌تر به کالبدشکافی ماهیت و کیفیت این قصد پرداخته‌اند. این مباحث، که در نقطه تلاقی فقه، کلام و اخلاق شکل گرفته، نشان می‌دهد که «قربت» مفهومی ذومراتب است و نمی‌توان آن را به یک معنای واحد فروکاست. تأمل در متون فقهی، طیفی از تفاسیر را برای این عنصر کلیدی نیت آشکار می‌سازد که از «قصد وصول به غایت» (طلب ثواب) آغاز شده، به «قصد تحقق امر» (امثال) و نهایتاً به «انگیزه حبتی» می‌رسد.

یک تلقی رایج و بنیادین، «قربت» را به معنای «طلب جایگاه رفیع نزد خداوند از طریق دستیابی به پاداش او» تعریف می‌کند. در این دیدگاه، که ابن زهره (۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۵۳) آن را به روشنی صورت‌بندی کرده، مکلف با عمل خود، آگاهانه در پی دستیابی به همین جایگاه و منزلت است. در این نگاه، «قربت» از جنس «قرب منزلتی» است و بر جنبه «رغبت» و امید مکلف به رحمت و جزای الهی تأکید دارد. این تلقی، قصد ثواب را نه تنها منافی اخلاص نمی‌داند، بلکه آن را عین «ابتغاء وجه الله» می‌شمارد؛ زیرا به استدلال شهید اول (۱۴۳۰ق، ج ۶، ص ۲۰)، ثواب از جانب غیر خدا نیست که طلبش شائبه شرک داشته باشد. آیه ۹۹ سوره توبه، با تأکید بر واژه «قُرْبَات» و تصریح به وعده الهی (﴿سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ﴾)، به طور خاص می‌تواند مستندی قرآنی برای مشروعیت و مطلوبیت همین «قصد غایی» تلقی شود.

با این حال، این تعریف با چالش‌های دقیق کلامی نیز مواجه شده است. صاحب جواهر این دغدغه را مطرح می‌کند که اگر «قرب» به قصد طاعت و ثواب به طور توأمان تعریف شود، ممکن است عبادت اولیائی که عبادتشان صرفاً از روی محبت و اهلیت معبود است و انگیزه ثواب و عقاب در آن راهی ندارد، باطل تلقی شود (نجفی، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۴۳۶). این نقد، راه را برای تلقی دقیق تری می‌گشاید که «قرب» را اساساً به معنای «قصد طاعت و موافقت با اراده تشریعی مولی» می‌داند. در این دیدگاه، که شهید اول آن را «اولی» و برتر می‌شمارد، جوهره نیت نه تمرکز بر نتیجه، بلکه التفات به خود فعل «امثال» است؛ بدین معنا که مکلف، عمل را صرفاً به داعی تحقق امر مولا به جا می‌آورد (شهید اول، ۱۴۳۰ق، ج ۶، ص ۲۰).

در میانه این طیف، دیدگاه‌های ترکیبی نیز وجود دارد. محقق کرکی (۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۲۰۱) «قرب» را دارای دو وجه ممکن می‌داند: یا به معنای «موافقت با اراده خداوند متعال» (قصد امثال)، و یا «تقرب به او که با دستیابی به رفعت جایگاه و نیل به ثوابش محقق می‌شود» (قصد ثواب). او هر دو وجه را برای تحقق نیت کافی می‌شمارد. این نگاه نشان می‌دهد که این دو معنا لزوماً در تضاد با یکدیگر نیستند، بلکه دو مرتبه یا دو جلوه از یک حقیقت واحد به شمار می‌روند.

درافقی متعالی‌تر، برخی فقهای معاصر مفهوم «قربه» را از انحصار در «امثال امر» نیز فراتر برده و آن را به «انگیزه مبتنی بر حب الهی» پیوند می‌زنند. از منظر ایشان، تقرب به خدا نه تنها از طریق قصد امثال امر، بلکه از این طریق نیز محقق می‌شود که مکلف عملی را به صرف علم به محبوبیت آن نزد خداوند و از روی محبت به او، حتی در فرض عدم وجود امر استقلالی، به جا آورد (علوی گرگانی، ۱۳۹۵ش، ج ۲، ص ۲۴۵). این دیدگاه، روح حاکم بر عبادت اولیاء را که صاحب جواهر دغدغه آن را داشت، در قالب یک قاعده فقهی قابل تحقق صورت بندی می‌کند.

بنابراین، «قصد قربت» مفهومی سیال و ذومراتب است که می‌تواند در مرتبه نازل خود به صورت امید به پاداش و ثواب تجلی یابد؛ در مرتبه‌ای بالاتر، به شکل قصد امثال امر و خضوع در برابر اراده مولا ظاهر شود؛ و در متعالی‌ترین شکل خود، از انگیزه ناب محبت و علم به محبوبیت فعل نزد خداوند سرچشمه گیرد. آیه ۹۹ سوره توبه، با

از نگاه تفسیری تا بنیاد فقهی؛ تحلیل تطواریه ۹۹ سوره توبه ... / میثم شعیب و ۱۲۵

تثبیت لزوم این «قصد» و مشروعیت بخشیدن به وجه «طلب ثواب» آن، در واقع بابی را به سوی این مباحث عمیق در کیفیت عبودیت گشوده و نشان می‌دهد که چگونه یک متن قرآنی می‌تواند در لایه‌های مختلف استنباط فقهی-کلامی ایفای نقش کند.

۲-۳. از فضیلت اخلاقی تا شرط صحت: ارتقای جایگاه «قرب» در فقه

تطور استنباط از آیه ۹۹ سوره توبه، تنها به تعمیم دایره شمول آن محدود نمی‌شود؛ این گذار یک «ارتقای عمودی» و بنیادین را نیز در بر دارد و آن، انتقال جایگاه «قصد قربت» از سطح یک فضیلت اخلاقی کمال بخش به یک «شرط صحت» مقوم و حقوقی است. در حالی که جهان تفسیری، مدح الهی در آیه را توصیفی از یک کمال معنوی برای استحقاق ثواب بیشتر می‌داند، در جهان فقه، مسئله از «کمال پاداش» فراتر رفته و به «اصل صحت» و «اجزاء» عمل گره می‌خورد. این انتقال، دومین بُعد از تطور بنیادین دلالت آیه را تشکیل می‌دهد و نشان می‌دهد که چگونه یک گزاره اخلاقی، به یک الزام حقوقی بدل شده است.

این ارتقاء جایگاه، ریشه در تمایز ماهوی میان «امر عبادی» و «امر توصیلی» در نظام فقهی دارد. در امر توصیلی، صرف تحقق خارجی مأموریه برای اسقاط تکلیف کافی است؛ اما در امر عبادی، نفس انجام صورت عمل برای تحقق امثال کافی نیست. جوهره امر عبادی، تحقق «خضوع و طاعت» در برابر مولی است و این حقیقت جز با «قصد» و «نیت» محقق نمی‌شود. از این منظر، «قصد قربت» همان عنصری است که به یک فعل هویت عبادی می‌بخشد و آن را از یک عادت یا حرکت فیزیکی صرف متمایز می‌کند. ابن زهره با ظرافتی تحلیلی، «قصد طاعت خداوند متعال» را همان عنصری می‌داند که به یک فعل، هویت «عبادت» می‌بخشد و تصریح می‌کند که تنها به واسطه چنین قصدی است که یک عمل، عبادت نام می‌گیرد (ابن زهره، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۵۳).

براین اساس، فقها «قصد قربت» را شرط تحقق «امثال» می‌دانند. امثال کامل، صرفاً انجام عمل نیست، بلکه به جا آوردن فعل مطابق با وجه مطلوب شارع است (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۲۰۰). از آنجا که اراده شارع در عبادات، تعبد و تقرب است، انجام عمل بدون این «داعی الهی»، خروج از وجه مطلوب و در نتیجه عدم

تحقق امتثال است. این منطق به وضوح در تحلیل فقها از نیت وضو نمایان است. آنان استدلال می‌کنند که شارع، امر به «رفع حدث» کرده است تا «استباحه عبادت» (جواز ورود به اعمالی چون نماز) ممکن شود. بنابراین، نیت مکلف باید به این ساختار طولی توجه داشته باشد: او باید «رفع حدث» را به قصد استباحه نیت کند و این مجموعه را به «قصد طاعت و قربت» به جا آورد تا امتثال امر الهی به طور کامل محقق گردد (ابن زهره، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۵۳؛ محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۲۰۱).

بنابراین، هنگامی که فقها به آیه ۹۹ سوره توبه استناد می‌کنند، مدح الهی از «اتخاذ قُرَبَات» را نه فقط تشویقی برای کسب یک فضیلت، بلکه تأییدی برای حقیقت بنیادین می‌دانند که جوهره عمل عبادی مقبول، همین قصد و نیت است. در غیاب این قصد، عمل از درجه اعتبار ساقط می‌شود و حتی حداقل صحت و امتثال نیز برای آن متصور نیست. این توسعه در دلالت، نشان می‌دهد که فقها آیه را نه تنها در مصادیق، بلکه در «سطح الزام حقوقی» نیز تعمیم داده‌اند. آیه دیگر صرفاً داستان مؤمنانی نیست که به کمالات عالیه دست یافتند، بلکه به منبعی برای استخراج شرطی تبدیل شده است که بدون آن، اساس عبادت محقق نمی‌گردد.

۲-۴. تحدید قاعده: بررسی حدود دلالت آیه در جدال بر سر «قصد وجه»

با وجود نقش بنیادین آیه ۹۹ سوره توبه در اثبات اصل «لزوم قصد قربت»، قلمرو دلالت این آیه نامحدود نیست. هنگامی که مباحث فقهی از کلیات نیت عبور کرده و به جزئیات فنی آن می‌پردازند، مشخص می‌شود که این بنیاد قرآنی به تنهایی برای حل تمام مناقشات کافی نیست. برجسته‌ترین این مناقشات، جدال پیچیده و پردامنه بر سر لزوم یا عدم لزوم «قصد وجه» است؛ یعنی آیا بر مکلف واجب است که علاوه بر نیت قربت، «وجه» عمل عبادی خود (جوب یا استحباب) را نیز مشخص کند؟ این مسئله که صاحب جواهر اقوال در آن را تا پنج یا شش دیدگاه مختلف برمی‌شمرد (نجفی، بی‌تا، ج ۲، ص ۸۱)، میدان نبردی است که در آن، آیه ۹۹ توبه تقریباً یک «دلیل ساکت» محسوب می‌شود و فقها برای اثبات مدعای خود، ناگزیر به ادله روایی و اصول عقلی و عملی روی آورده‌اند.

طرفداران لزوم «قصد وجه»، که بزرگانی چون محقق حلی در «شرایع» و ابوالصلاح

از نگاه تفسیری تا بنیاد فقهی؛ تحلیل تطواریه ۹۹ سوره توبه ... / میثم شعیب و ۱۲۷

حلبی این دیدگاه را نمایندگی می‌کنند، استدلال می‌نمایند که امثال کامل امر شارع تنها با «ایقاع الفعل علی وجهه» محقق می‌شود؛ یعنی عمل باید دقیقاً به همان کیفیتی که مطلوب شارع است، انجام شود (موسوی عاملی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۱۸۷). از آنجا که عبادات گاهی واجب و گاهی مستحب هستند، تمایز این دو در مقام نیت برای تحقق امثال بروجه کامل ضروری است. آنان استدلال خود را بر این مقدمه استوار می‌کنند که بدون نیت وجه، فعل انجام شده فاقد عنوان شرعی مطلوب است. دلیل اصلی این گروه، بیش از آنکه قرآنی باشد، روایی و عقلی است و به روایت مشهور نبوی «إِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى» استناد می‌کنند. ایشان معتقدند این حصر، دلالت بر آن دارد که حقیقت و عنوان عمل تابع نیت فاعل است و اگر مکلف وجه وجوب یا استحباب را قصد نکند، عمل او فاقد آن عنوان خاص بوده و امثال محقق نشده است (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۲۰۰).

در مقابل این دیدگاه، جریان قدرتمندی از فقها، از جمله شیخ طوسی در «نهایه» و بسیاری از متأخرین، چنین شرطی را لازم ندانسته و «قصد قربت» را برای صحت عبادت کافی می‌دانند (نجفی، بی تا، ج ۲، ص ۸۱). استدلال محوری این گروه، تمسک به «اطلاق» ادله امر است. آنان معتقدند که اوامر شارع در کتاب و سنت، به «طبیعت» فعل عبادی (مانند اصل وضو) تعلق گرفته و مقید به هیچ قیدی جز قصد قربت (که مقوم عبادیت است) نیستند. بنابراین، همین که مکلف آن ماهیت مطلق را به قصد امثال امر الهی و تقرب به او انجام دهد، امثال حاصل شده و براءت ذمه محقق می‌شود. از دیدگاه این گروه، الزام مکلف به قصد وجه، نوعی تقييدِ اطلاق دلیل و افزودن شرطی است که دلیلی قطعی بر آن وجود ندارد. صاحب مدارک در نقدی روش شناختی، استدلال طرف مقابل را مبتلا به «مصادره به مطلوب» می‌داند؛ زیرا این ادعا که «امثال کامل نیازمند قصد وجه است»، خود همان محل نزاع است و نمی‌تواند به عنوان دلیل به کار رود (موسوی عاملی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۱۸۷).

در این میان، آیه ۹۹ سوره توبه در کجای این مناقشه قرار می‌گیرد؟ این آیه، با مدح «اتخاذ قربات»، به روشنی بر لزوم عنصر «قصد قربت» دلالت دارد، اما در مورد اینکه آیا این قصد باید مقید به وجه وجوب یا استحباب نیز باشد، ساکت است. به

عبارت دیگر، دلالت آیه نسبت به این نزاع خاص، مجمل است و نمی‌تواند به نفع هیچ یک از طرفین به کار گرفته شود. این «تحدید قاعده» نشان می‌دهد که چگونه یک دلیل قرآنی می‌تواند در سطحی از بحث (اثبات اصل قربت) کاملاً بنیادین و کارآمد باشد، اما در سطح دیگر و در مواجهه با پرسش‌های جزئی‌تر، نیازمند تکمیل و تبیین توسط ادله دیگر (مانند سنت و اصول عملیه) گردد. این امر، پویایی و تعامل نظام‌مند میان ادله مختلف در فرایند پیچیده اجتهاد را به خوبی به تصویر می‌کشد.

۳. کالبدشکافی تطور؛ مبانی و سازوکارهای گذار دلالتی

پس از آنکه در بخش‌های پیشین، دو تصویر متمایز از آیه ۹۹ سوره توبه در دو ساحت تفسیری و فقهی ترسیم شد، اکنون زمان آن فرا رسیده است که به قلب تحلیلی این پژوهش وارد شویم و به این پرسش بنیادین پاسخ دهیم: چه مبانی و سازوکارهای منطقی، این گذار شگرف از یک «دلالت مقید» به یک «بنیاد عام» را ممکن و موجه ساخته است؟ این بخش، با عبور از توصیف «چه رخ داده»، به تحلیل «چگونه رخ داده» می‌پردازد. هدف، کالبدشکافی این فرایند استنباطی و نشان دادن این نکته است که این تطور، نه یک جهش تفسیری تصادفی، بلکه محصول اعمال روشمند ابزارهای اجتهادی در حوزه‌های اصول فقه و کلام بوده است.

۳-۱. مبانی اصولی: استخراج «ملاک عام» از یک «مورد خاص»

موتور محرک این گذار دلالتی از یک «قضیه خارجی» به یک «قضیه حقیقیه»، سازوکار اجتهادی «استخراج ملاک از متن» است که در ادبیات اصولی با عناوینی چون «تنقیح مناط» یا «الغاء خصوصیت» شناخته می‌شود. این فرایند به مجتهد اجازه می‌دهد تا با عبور از خصوصیات غیردخیل «مورد»، به «مناط» و علت اصلی مدح دست یافته و آن را تعمیم دهد. بازسازی این فرایند در استدلال فقها، منطق این تطور را آشکار می‌سازد.

نقطه عزیمت این استنباط، تمرکز بر ساختار «مدح» در آیه است. فقها دریافت‌اند که آیه در مقام ستایش یک گروه («اعراب مؤمن») به خاطر یک عمل (انفاق) با یک کیفیت خاص («نیت قربت») است. ابن زهره با دقتی مثال‌زدنی، همین ساختار را

کانون استدلال خود قرار می دهد. او تصریح می کند که خداوند در این آیه، از نیت باطنی آن مؤمنان برای تقرب خبر داده، آنان را دقیقاً بر همین نیت ستوده و به ایشان وعده ثواب داده است (ابن زهره، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۵۳). از دیدگاه او، این «مدح الهی» که با ادوات تأکید («أَلَا إِنَّهَا...») همراه شده، کاشف از مطلوبیت ذاتی و رجحان قطعی فعل مورد ستایش، یعنی «قصد قربت»، است.

در گام بعد، فرایند «تنقیح مناط» آغاز می شود. مجتهد با این پرسش مواجه است که مناط و علت اصلی این مدح چیست؟ آیا «عرب بودن»، «انفاق کردن» یا «قصد قربت داشتن»؟ با بررسی عقلی و ارتکاز متشرعی، دو خصوصیت اول به عنوان قیود غیردخیل در علت، الغا می شوند. آنچه به طور مشخص ستایش شده، فعل قلبی و ارادی «وَيَتَّخِذُ... قُرْبَاتٍ» است. این «اتخاذ» یا «قصد کردن»، به مثابه مناط اصلی مطلوبیت استخراج می شود. این همان نکته ای است که شهید اول با تمرکز بر آن، آیه را دلیلی بر لزوم «ابتغاء وجه الله» در عمل می داند (شهید اول، ۱۴۳۰ق، ج ۶، ص ۲۰). این «ملاک» - یعنی نیت تقرب به خداوند - یک امر معنوی و عام است که هیچ گونه اختصاصی به زمان، مکان، شخص یا نوع عمل خاصی ندارد.

نهایتاً، با اتکا به این ملاک عام، حکم «مطلوبیت و لزوم» این نیت، به سایر عبادات تعمیم داده می شود. منطق این تعمیم، گاه با استناد به قیاس اولویت تقویت می شود: اگر «قصد قربت» در عملی مانند انفاق که می تواند انگیزه های غیرالهی نیز داشته باشد، تا این حد ارزشمند است که مورد ستایش صریح خداوند قرار گرفته و با شهادت الهی، یک «قربت» قطعی برای صاحبش محسوب می شود («أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ هُمْ»)، پس به طریق اولی در عبادات محضی مانند وضو و نماز که غایت اصلی تشریع آن ها جز تقرب نیست، این قصد نه تنها مطلوب، بلکه شرط لازم و مقوم خواهد بود.

در همین راستا، اصرار فقها بر استفاده از خود لفظ «قربت» نیز معنادار است؛ آنان این واژه را به دلیل تکرر آن در کتاب و سنت، پرواژگان مشابه برتری داده اند تا نشان دهند این ملاک عام، مستقیماً از ادبیات خود شرع استخراج شده است (موسوی عاملی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۱۸۷؛ محقق سبزواری، بی تا، ج ۱، ص ۲۴).

بنابراین، این سازوکار اصولی نشان می‌دهد که فقها آیه را نه نادیده گرفته و نه تحریف کرده‌اند، بلکه آن را به عنوان یک «مورد خاص که از یک قاعده عام پرده برمی‌دارد» تحلیل نموده‌اند. مدح الهی در این آیه، کاشف از یک قانون عام در نظام عبادی اسلام است: ارزش، مقبولیت و حتی صحت هر عمل تعبدی، به «قصد» و «نیتی» گره خورده است که آن را به خداوند پیوند می‌دهد. قاعده «استخراج ملاک عام»، پلی منطقی می‌سازد که فقیه را قادر می‌سازد تا از ساحل دلالت تاریخی و مقید آیه، به سلامت به ساحل استنباط یک قاعده فقهی عام و فراگیر عبور کند و این تطور را نه یک جهش بی ضابطه، بلکه یک فرایند اجتهادی روشمند و مستدل جلوه دهد.

۲-۳. پیوند استنباط با مبانی کلامی: نقش پیش فرض‌های الهیاتی در

تعمیم حکم

سازوکار اصولی «استخراج ملاک عام» هرچند ابزار فنی گذاردلالی را فراهم می‌آورد، اما این ابزار در خلأ صرفاً منطقی عمل نمی‌کند. استنباط فقهی از آیه ۹۹ توبه، عمیقاً در یک «بستر کلامی» ریشه دارد که برپایه پیش فرض‌های الهیاتی مشخص در باب ماهیت عبادت، اخلاص و رابطه عبد و مولا استوار است. این بستر معنابخش، دغدغه مشترک فقهای امامیه در طول تاریخ، به استدلال فقهی عمق و وجاهت می‌بخشد. در این نگاه، «قصد قربت» نه یک الزام فقهی منفرد، بلکه تجلی یک جهان‌بینی الهیاتی است که بر «آگاهی» و «اخلاص» به عنوان جوهره عبودیت تأکید می‌ورزد.

فقها برای مستندسازی این اصل کلامی، تلاش کرده‌اند تا آن را به شواهد قرآنی دیگری چون آیه ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ (بینه: ۵) پیوند زنند. هرچند در کیفیت دلالت این آیه بر «نیت قربت» به معنای دقیق فقهی، مناقشاتی فنی وجود داشته است (محقق سبزواری، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۴)، اما نفس این تلاش، نشان‌دهنده خودآگاهی فقها نسبت به پیوند میان استنباط فقهی و مبانی کلامی است.

در این میان، آیه ۹۹ سوره توبه نقشی بی‌بدیل ایفا می‌کند؛ زیرا این آیه، اصل

از نگاه تفسیری تا بنیاد فقهی؛ تحلیل تطواریه ۹۹ سوره توبه ... / میثم شعیب و ۱۳۱

انتزاعی «اخلاص» را به یک «نمونه عینی و ملموس» قرآنی تبدیل کرده و نشان می‌دهد که اخلاص مورد نظر شارع، در عمل مؤمنان صدر اسلام به صورت «اتخاذ قربات» تجلی یافته و مورد ستایش خداوند قرار گرفته است. این دغدغه کلامی، فقها را به کاوش‌های عمیق و چندوجهی در باب ماهیت نیت واداشته است؛ کاوش‌هایی که بسیار فراتر از یک بحث صرفاً فقهی‌اند.

همان‌طور که برخی با نگاهی الهیاتی، خود «نیت کردن قربت» را یک «عبادت مستقل» می‌دانند که خداوند به آن امر کرده و بر آن ثواب وعده داده است (ابن زهره، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۵۳)، این نگاه «نیت» را از یک شرط مقدمی به یک فعل عبادی قلبی ارتقا می‌دهد. تحلیل‌ها در طول زمان پیچیده‌تر شده و به تمایزات ظریفی انجامیده‌اند؛ از جمله تمایز میان «قصد امتثال» و «قصد ثواب» که فقهایی چون محقق کرکی هر دو را معتبر دانسته‌اند (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۲۰۱).

این کاوش کلامی تا آنجا پیش می‌رود که حتی با نقدهای درونی نیز مواجه می‌شود. صاحب جواهر با حساسیت یک متکلم، این نگرانی را مطرح می‌کند که برخی تعاریف از نیت ممکن است به «فساد عبادت اولیاء» منجر شود؛ کسانی که عبادتشان از افق ثواب و عقاب فراتر رفته و صرفاً بر محور «محبت» استوار است (نجفی، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۴۳۶). این نقد، خود راه را برای دیدگاه‌های متعالی‌تری باز می‌کند؛ دیدگاه‌هایی که تحقق «قربت» را حتی بدون وجود «امر» مستقیم و صرفاً بر پایه «محبت» و علم به محبوبیت فعل نزد خداوند ممکن می‌دانند (علوی گرگانی، ۱۳۹۵ش، ج ۲، ص ۲۴۵).

بنابراین، تطویر استنباط از آیه ۹۹ توبه، محصول تعامل دیالکتیکی میان یک ابزار «اصولی» (الغاء خصوصیت) و یک بستر غنی و چندلایه «کلامی» (لزوم اخلاص آگاهانه) است. این دودرکنار یکدیگر، استدلال فقهی را از هر جهت تقویت کرده و گذار از یک مورد خاص به یک قاعده عام را نه تنها از نظر فنی، بلکه از نظر الهیاتی نیز موجه و معنادار می‌سازند. آیه ۹۹ توبه در این میان، نه تنها یک دلیل فقهی، بلکه یک شاهد کلامی بر این حقیقت است که جوهر تمام عبادات، همان قصد خالصانه‌ای است که عمل را به خداوند پیوند می‌دهد و هویت عبادی آن را تضمین می‌کند.

نتیجه‌گیری

تحلیل تطویر استنباط از آیه ۹۹ سوره توبه، پرده از یک منطق اجتهادی نظام‌مند برداشت که طی آن، یک گزاره توصیفی و مقید به تاریخ (قضیه خارجی) به یک قاعده تأسیسی و عام حقوقی (قضیه حقیقی) بدل می‌شود. دستاورد اصلی این پژوهش، صرفاً گزارش دو برداشت متمایز تفسیری و فقهی نیست، بلکه ارائه یک مدل تحلیلی برای تبیین خود «فرایند‌گذار» محسوب می‌شود.

پاسخ نهایی به پرسش محوری پژوهش در قالب این مدل سه‌وجهی قابل صورت‌بندی است: این‌طور محصول تعامل ساختارمند یک «مبنای کلامی پیشینی»، یک «ابزار اصولی» و یک «متن مستعد» است. در این فرایند:

۱. «اصل لزوم اخلاص آگاهانه در عبودیت» به مثابه پیش‌فرض کلامی، زمینه را برای جستجوی مستندات قرآنی فراهم می‌آورد.

۲. آیه ۹۹ سوره توبه، با ستایش صریح «اتخاذ قربات»، به عنوان یک «متن مستعد» و نمونه‌ی اعلای قرآنی برای این اصل کلامی شناسایی می‌شود.

۳. نهایتاً، «ابزار اصولی تنقیح مناط» به کار گرفته می‌شود تا با الغای خصوصیات مورد (اعراب، انفاق)، ملاک عام (نیت تقرب) استخراج و به تمام عبادات تعمیم داده شود.

این تعامل نظام‌مند، نه تنها یک گزاره توصیفی را به یک قاعده تأسیسی تبدیل می‌کند، بلکه یک فضیلت اخلاقی را نیز به یک شرط صحت فقهی ارتقا می‌دهد.

مطالعه موردی حاضر، پویایی و ظرفیت سازنده «اجتهاد» در تعامل با متن مقدس را به وضوح نشان می‌دهد و نمایانگر آن است که چگونه فقه، با نفوذ به لایه‌های عمیق‌تر معنایی متن، ظرفیت‌های هنجاری و جاودانه آن را آشکار می‌سازد. بر این اساس، پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آتی با بهره‌گیری از همین «مدل تحلیلی سه‌وجهی» (مبنای کلامی، متن مستعد، ابزار اصولی)، سیر تطویر استنباط از دیگر آیات مشابه را که در آن‌ها مفاهیم اخلاقی به قواعد حقوقی تبدیل شده‌اند، مورد واکاوی قرار دهند. چنین پژوهش‌هایی می‌توانند به فهم عمیق‌تری از منطق حاکم بر تولید معرفت حقوقی در سنت اسلامی بینجامند.

از نگاه تفسیری تا بنیاد فقهی؛ تحلیل تطواریه ۹۹ سورة توبه ... / میثم شعیب و ۱۳۳

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن ابی حاتم، عبد الرحمن بن محمد. (۱۴۱۹ق). تفسیر القرآن العظیم. ریاض: مکتبه نزار مصطفی الباز.
۳. ابن حیون، نعمان بن محمد. (بی تا). تأویل الدعائم (محمد حسن اعظمی، محقق). قاهره: دار المعارف.
۴. ابن زهره، حمزه بن علی. (۱۴۱۷ق). غنیة النزوع إلى علمی الأصول والفروع (ابراهیم بهادری، محقق). قم: مؤسسة الإمام الصادق (علیه السلام).
۵. ابن بابویه، محمد بن علی. (بی تا). علل الشرائع (محمد صادق بحر العلوم، مقدمه نویسنده). قم: مکتبه الداوری.
۶. ابن عاشور، محمد طاهر. (۱۴۲۰ق). تفسیر التحریر والتنویر. بیروت: مؤسسة التاریخ العربی.
۷. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر. (۱۴۱۹ق). تفسیر القرآن العظیم. بیروت: دار الکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون.
۸. بیضاوی، عبدالله بن عمر. (۱۴۱۸ق). أنوار التنزیل وأسرار التأویل. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۹. جصاص، احمد بن علی. (۱۴۰۵ق). احکام القرآن. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۰. زجاج، ابراهیم بن السری. (۱۹۸۸م). معانی القرآن وإعرابه (عبد الجلیل عبده شلبی، محقق). بیروت: عالم الکتب.
۱۱. زحیلی، وهبه. (۱۴۱۱ق). التفسیر المنیر فی العقیده والشریعة والمنهج. دمشق: دار الفکر.
۱۲. زمخشری، محمود بن عمر. (۱۴۰۷ق). الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل. بیروت: دار الکتب العربی.
۱۳. سمرقندی، نصر بن محمد. (۱۴۱۶ق). تفسیر السمرقندی المسمی بحر العلوم. بیروت: دار الفکر.
۱۴. سمین، احمد بن یوسف. (۱۴۱۴ق). الدر المصون فی علوم الکتاب المکنون. بیروت: دار الکتب العلمیه.
۱۵. شحاته، عبدالله محمود. (۱۴۲۱ق). تفسیر القرآن الکریم. قاهره: دار غریب.
۱۶. شهید اول، محمد بن مکی. (۱۴۳۰ق). موسوعة الشهد الأول (رضا مختاری و دیگران، محقق). قم: مکتب الإعلام الإسلامی.
۱۷. طباطبائی، محمد حسین. (۱۳۹۰ق). المیزان فی تفسیر القرآن. بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۱۸. طبرانی، سلیمان بن احمد. (۲۰۰۸م). التفسیر الکبیر: تفسیر القرآن العظیم. اردن: دار الکتب الثقافی.
۱۹. طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲ش). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. تهران: ناصر خسرو.
۲۰. طبری، محمد بن جریر. (۱۴۱۲ق). جامع البیان فی تفسیر القرآن. بیروت: دار المعرفه.
۲۱. علوی گرگانی، محمد علی. (۱۳۹۵ش). المناظر الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة (الطهارة). قم: فقیه اهل بیت (علیهم السلام).

۱۳۴ آموزه‌های فقه عبادی، دوره ۶، بهار و تابستان ۱۴۰۴، ش ۱۰

۲۲. عیاشی، محمد بن مسعود. (۱۳۸۰ق). *التفسیر (تفسیر العیاشی)*. تهران: مکتبه العلمیه الاسلامیه.
۲۳. فخر رازی، محمد بن عمر. (۱۴۲۰ق). *التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۴. فضل الله، محمد حسین. (۱۴۱۹ق). *من وحی القرآن*. بیروت: دار الملائک.
۲۵. فیروزآبادی، مجدالدین ابوطاهر محمد بن یعقوب. *تنویر المقیاس من تفسیر ابن عباس*. (بی تا). گردآورنده. بیروت: دار الکتب العلمیه.
۲۶. قرطبی، محمد بن احمد. (۱۳۶۴ش). *الجامع لأحكام القرآن*. تهران: ناصر خسرو.
۲۷. قطب، سید. (۱۴۲۵ق). *فی ظلال القرآن*. بیروت: دار الشروق.
۲۸. ماتریدی، محمد بن محمد. (۱۴۲۶ق). *تأویلات أهل السنة (تفسیر الماتریدی)*. بیروت: دار الکتب العلمیه.
۲۹. محقق سبزواری، محمد باقر بن محمد مومن. (بی تا). *ذخیره المعاد فی شرح الإرشاد*. قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام لإحياء التراث.
۳۰. محقق کرکی، علی بن حسین. (۱۴۱۴ق). *جامع المقاصد فی شرح القواعد*. قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام لإحياء التراث.
۳۱. مراغی، احمد مصطفی. (بی تا). *تفسیر المراغی*. بیروت: دار الفکر.
۳۲. موسوی عاملی، محمد بن علی. (۱۴۱۱ق). *مدارک الأحکام فی شرح شرائع الإسلام*. مشهد: مؤسسه آل البيت علیه السلام لإحياء التراث.
۳۳. نجفی، محمد حسن بن باقر. (۱۴۲۱ق). *جواهر الکلام (ط. الحديثه)*. قم: مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیه السلام.
۳۴. نجفی، محمد حسن بن باقر. (بی تا). *جواهر الکلام (ط. القديمه)*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳۵. نظام الاعرج، حسن بن محمد. (۱۴۱۶ق). *تفسیر غرائب القرآن ورغائب الفرقان*. بیروت: دار الکتب العلمیه.
۳۶. واحدی، علی بن احمد. (۱۴۳۰ق). *التفسیر التبسيط*. عربستان: عمادة البحث العلمي - جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية.